

مردودادب خراسان

چکیده

دوران سامانیان را دوران نوزایی یا رنسانس ایران نامیده‌اند. در این روزگار، زبان فارسی و فرهنگ ایرانی گسترش یافت و ادب و سنن و نهادهای اجتماعی و آیینهای ملی زندگی نوی را آغاز کرد که تجلی آنها را در شعر رودکی می‌بینیم. در حدود هزار بیت به جا مانده از پدر شعر فارسی، اشارات و اصطلاحات مربوط به کشاورزی، دامداری، داد و ستد، پوشاک، خوراک، مسکن، حرفه، ابزار زندگی و همچنین باورها، آیینها، ادب و رسوم، قصه و اسطوره، مثل و چستان به چشم می‌خورد که به گونه‌ای ما را با زندگی و فرهنگ مردم عصر او آشنا می‌سازد. در این مقاله با سیری در دیوان رودکی به مواردی که مربوط به فرهنگ مادی و معنوی مردم این عصر است اشاره شده‌است.

حسینعلی بیگی
مرکز خراسان هناس

فرهنگ و زندگی مردم عصر سامانی در شعر رودکی

پس از تثبیت موقعیت سیاسی سامانیان، زمینه برای گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی فراهم آمد. جوش و خروش ملی افزون شد و میراث ایران باستان از فراموشی و نابودی رهایی یافت.

در دوران زندگی رودکی - پدر شعر فارسی - محیط ادبی، علمی، اقتصادی و اجتماعی ماوراءالنهر و خراسان تحوّل شگرفی به خود دید تا آن جا که «دانش پژوهان، آن دوره را دوران نوزایی (رنسانس) ایرانی می‌نامند»^۱ نظام شهرنشینی رشد قابل ملاحظه‌ای یافت و «بر وسعت و پیچیدگی بخارا و سمرقند و خصوصاً نیشابور و دیگر

۱- دانشنامه ادب فارسی، جلد یکم: آسیای مرکزی، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۵، ص ۴۳۲.

شهرهای خراسان افزوده شد.^۱ اوضاع اقتصادی نسبتاً پیشرفت کرد. سمرقند و بخارا در کشاورزی، داد و ستد و صنعت، از مراکز مهم آن روزگار محسوب می‌شدند. «صنعت کاغذسازی سمرقند آوازه‌ای جهانی یافت و فراوانی برنج، گندم و برخی فرآورده‌های کشاورزی زبان زد بود. صنعت پارچه‌های پنبه‌ای، پشمی، گلیم‌بافی، ساختن ابزار چرمی و پرورش کرم ابریشم در بخارا به پیشرفتی چشمگیر رسیده بود».^۲

گسترش شهرنشینی موقعیت روستاها را مورد تهدید قرار می‌داد و کشاورزان را به شهرها می‌کشاند، ولی کشاورزی همچنان از رونق برخوردار بود. جامعه ماوراءالنهر جامعه‌ای سوداگر به شمار می‌رفت. مردمش اهل معامله و داد و ستد بودند. «نرشخی» مؤلف تاریخ بخارا می‌نویسد که در روستاهای حوالی شهر بخارا در هر هفته یک روز بازار برپا می‌شد و در این روز مردم بی‌شماری گرد می‌آمدند؛ همچنین می‌افزاید: در بعضی جاها بازار سالانه به مدت ده تا بیست روز برگزار می‌شد.^۳ اصطخری نیز مدعی است که مردم ماوراءالنهر به فرآورده کشورهای دیگر نیازی نداشتند، زیرا همه آنچه را ضروری می‌نمود، خود به صورت انبوه تولید می‌کردند.^۴ و باز می‌نویسد که در اطراف بخارا همه ملزومات زندگی فراهم بود، جز بعضی غلات و حبوبات که از کثرت جمعیت کفاف مردم را نمی‌داد و از سایر نقاط ماوراءالنهر وارد می‌کردند.^۵ سامانیان، به تصریح مقدسی در احسن التمامیم، تجارت برده را منحصراً در اختیار خود داشتند. «یکی از دلایل سامانیان در توسعه مرزهای خود به سمت شمال و مشرق، بیشتر به قصد به دست آوردن بردگان بود تا اشاعه اسلام. اما مبلغانی که در پی سپاه سامانی بدان نواحی می‌رفتند، بسیاری از کفار را به آیین اسلام درآوردند».^۶

در چنین محیط و دوره‌ای، زبان فارسی و فرهنگ ایرانی گسترش قابل ملاحظه‌ای

۱- ر. ن. فرای: تاریخ ایران (کمبریج)، از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۳۳.

۲- دانشنامه ادب فارسی. جلد یکم، ص ۲۳۲.

۳- باباجان غفوراف: تاجیکان (جلد اول و دوم)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۷.

۴- همان، ص ۵۵۰.

ص ۵۵۷.

۵- سعید نفیسی: محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، انتشارات ابن‌سینا، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۷.

۶- تاریخ ایران، ص ۱۳۱.

یافت و آداب و سنن و نهادهای اجتماعی، زندگی تازه‌ای از سرگرفت. حفظ و نگهداری سنتهای گذشته مورد علاقه و توجه واقع شد. فرهنگ کهن ایرانی با فرهنگ اسلام درآمیخت و «سامانیان نشان دادند که فرهنگ ایران باستان می‌تواند با اسلام سازگار باشد»^۱.

سامانیان نه تنها به رسمها و سنتهای ایرانی پای‌بند بودند، که آیینها و رسمهای پسندیده دیگر ممالک را هم مطالعه می‌کردند و به کار می‌بستند. عبدالحی پسر ضحاک گردیزی در تاریخش در باره جیهانی که وزیر و «صاحب تدبیر» نصر بن احمد سامانی بود، می‌نویسد:

«ابوعبدالله جیهانی مردی دانا بود و سخت هوشیار و جلد و فاضل؛ و اندر همه چیزها بصارت داشت. او را تألیفهای بسیار است اندر هر فنی و علمی. و چون او به وزارت بنشست به همه ممالک جهان نامه نوشت. و رسمهای همه درگاهها و دیوانها بخواست تا نسخه کردند و به نزدیک او آوردند: چون ولایت روم و ترکستان و هندوستان و چین و عراق و شام و مصر و زنج و زابل و کابل و سند و عرب. همه رسمهای جهان به نزدیک او آوردند و آن همه نسخهها پیش نهاد و اندر آن نیک تأمل کرد و هر رسمی که نیکوتر و پسندیده‌تر بود، از آن جا برداشته و آنچه ناستوده‌تر بود، بگذاشت. و آن رسمهای نیکو را بگرفت و فرمود تا همه اهل درگاه و دیوان حضرت بخارا، آن رسمها را استعمال کردند. و به رأی و تدبیر جیهانی همه کار مملکت نظام گرفت»^۲.

خواجه نظام‌الملک در کتاب سیاست‌نامه از شیوه تربیت غلامان و ترتیب درجه آنها در عصر سامانیان یاد می‌کند و یادآور می‌شود که آنان «به تدریج بر اندازه خدمت و شایستگی، غلام را درجه می‌افزودندی»^۳.

نیز معتقد است که غزنویان، رسومی را که از سامانیان فرا گرفته بودند، در دربار خود

۱- همان، ص ۱۴۰.

۲- ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی، تاریخ گردیزی، به تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب،

۱۳۶۳، ص ۳۳۰.

۳- خواجه نظام‌الملک طوسی: سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۴۱.

به کار می‌بستند: «سلطان غزنین را همیشه بیست ندیم بوده است، ده برپای و ده نشسته و ایشان این رسم و ترتیب از سامانیان دارند»^۱.

به هر حال در زمان سامانیان، سنتها و آداب و رسوم کهن احیا شد و از آن‌جا که ادبیات و به‌ویژه شعر، آینه‌ای است که محیط و جامعه و باورها و اندیشه‌های زمان در آن بازتاب می‌یابد؛ شعر این دوره و به‌خصوص شعر رودکی جایگاه تجلی و انعکاس زندگی و فرهنگ مردم این دوران شد.

متأسفانه آنچه از رودکی برای ما باقی مانده، مثنی از خروار است. اگر به تمامی یا بیشتر آثار او دسترسی می‌داشتیم، سیمای عصر او را می‌توانستیم از طریق شعر او ترسیم کنیم؛ ولی اکنون حدود هزار بیت از شعر او را در اختیار داریم. چون رودکی و دیگر شعرای عصر سامانی، فرهنگ و زندگی مردم را در شعر خود می‌گنجانده‌اند، بر اساس همین اشعار محدود موجود هم می‌توان تا اندازه‌ای پدیده‌های فرهنگی زمان را مورد مطالعه قرار داد. رودکی به هر دو زمینه فرهنگ که مادی و معنوی باشد توجه دارد. به این جهت هم می‌توانیم کشاورزی، داد و ستد، پوشاک و خوراک و مسکن و کار و ابزار زندگی مردم را در لابه‌لای شعر او بجویم و هم با باورها و آداب و رسوم و اسطوره و قصه و مثل و چستان و جز آن، آشنا بشویم و اصولاً بینیم مردم روزگار او چگونه با روزگار دست و پنجه نرم می‌کرده‌اند و چگونه روزها را سپری می‌ساخته‌اند.

و از آن‌جا که شعر رودکی برخاسته از تجربه‌های خود اوست نه چون بعضی از شاعران که از طریق خواندن دیوانهای دیگران شعر سروده‌اند، لذا آنچه در شعر رودکی می‌بینیم واقعیتهای روزگار اوست.^۲

کشاورزی

کشاورزی در این دوره رونقی درخور داشت. در دوره سامانیان، زادگاه رودکی یعنی سمرقند آبادان بود؛ و مزارع سبز و خرم و باغهای باشکوه داشت. «باغات ماترید» و چهار باغ حکیم سمرقند ابوالقاسم ابواسحاق در سمرقند آن ایام مشهور بود.^۳ در آن‌جا با

۱- همان، ص ۱۲۲.

۲- از افاضات استاد دکتر تقی و حیدیان کامیار.

۳- رسول هادی‌زاده: «آشنایی با سمرقند»، خیرنامه مرکز خراسان‌شناسی، شماره هشتم، ص ۱۲.

آب فراوان، برنج، گندم و غلات دیگر می‌کاشتند. سبزی، صیفی‌کاری، انگور، شراب، پرورش کرم ابریشم و پرورش گوسفند و گاو و اسب معمول بود.^۱ سرسبزی هرات و بخارا را نظامی عروضی در داستان بازگشت نصر بن احمد به بخارا، تحت تأثیر چکامه «بوی جوی مولیان» یادآور شده است.^۲ در همین چکامه، رودکی، امیر سامانی را «سروی می‌نامد که به سوی «بوستان بخارا» راه‌سپر است:

میر سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی^۳ (۲۲)

رودکی در توصیف و مدح از واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به کشت و ورز بهره می‌گیرد:

سیرت او تخم گشت و نعمت او آب خاطر مداح او زمین برومند (۲۸)

مرا جود او تازه دارد همی مگر جودش ابر است و من کشتزار (۲۹)

تا زنده‌ام مرا نیست جز مدح تو دگر کار

کشت و درو دم این است خرمن همین و شدکار (۶۸)

لاله میان کشت بـخندد همی ز دور

چون پنجه عروس به حنا شده، خضیب... (۳۶)

واژه‌های «کدیور» که به معنی صاحبخانه و کشاورز است و به قول اسدی طوسی «کدیور بود مرد کشت و درود» و «شدکار» به معنی زمین‌شیار کرده و تخم افشاند، «خرمن»، «بیل»، «داسکاله» که همان داس و وسیله بریدن گیاه می‌باشد، و «درو» و «بندروغ» به معنی بندآب و ...، در ابیاتی از رودکی آمده است و نشانگر اهمیت

۱- محیط زندگی و ...، ص ۴۳.

۲- نظامی عروضی سمرقندی: چهار مقاله، به تصحیح محمد قزوینی، زوار، ص ۴۹.

۳- دیوان رودکی، شرح و توضیح منوچهر دانش‌پژوه، انتشارات توس، ۱۳۷۴؛ ضمناً شماره‌های کنار ابیات، شماره صفحه بر اساس همین دیوان است. برای توضیحات واژه‌ها نیز از لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ معین، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی و توضیحات آقای دکتر دانش‌پژوه بر دیوان استفاده شده است.

کشاورزی در این زمان است:

چون درآمد آن کندیور مرد زفت بیل هشت و داسکاله برگرفت (۸۴)

آب هر چه بیشتر نیرو کند بستدروغ ست بوده بگفتند (۵۲)

بافته‌ها و جامه‌ها

در روزگار رودکی پارچه بافی در ماوراءالتهر و خراسان رونق داشت. می‌نویسند که در شهرهای مرو و هرات پارچه‌های نخی و انواع پارچه‌های ابریشمی و پشمی که برخی از آنها زربفت بود بافته می‌شد. در نیشابور، پارچه‌های نخی و ابریشمی و پارچه‌های زربفت خالص و زربفت مخلوط با نخ و پارچه‌هایی از موی بز می‌بافتند. در این شهر پارچه خاصی نیز تولید می‌کردند که به نام همین شهر، به پارچه سابوری آوازه داشت. در شهرهای بخارا و سمرقند و خوارزم که از مراکز عمده پارچه‌بافی بودند، انواع پارچه‌ها و به‌خصوص چندگونه پارچه کتانی به سبک پارچه‌های مصری به نام سیمگون بافته می‌شد.^۱ به قول اصطخری جامه مردم بخارا بیشتر، قبا و کلاه بلند نوک‌دار و شبیه جامه‌های مردم دیگر ماوراءالتهر بود.^۲ مؤلف تاریخ بخارا از کارگاه نساجی به نام «بیت الطراز» در این شهر یاد می‌کند که در آنجا بساطها و شادروانها و بالشها و مصلی‌ها و بردهای فندقی می‌بافتند.^۳

با توجه به این موضوع، رودکی در اشعارش به انواع بافتنیها و پوشیدنیها اشاره می‌کند؛ از جمله: «دیبا»، «حریر»، «اطلس»، «پرنیان»، «بُرد»، «قصیب»، «کتان»، «ملحم» که نوعی پارچه است که تار آن از ابریشم است و «خز» که از پوست است و درخور فصل سرماست، و رودکی عقیده دارد که در خزان «خز به جای ملحم» به کار برده می‌شود، «شعر عتایی» که پارچه ابریشمین نازک و اعلاست و در کنار و حاشیه لباس یا دامن بافته می‌شود و به رنگ عتاب یعنی سرخ است. او معتقد است هر پارچه و لباسی ارزش و مقام

۱- فرخنگ‌نامه ادبی فارسی (جلد دوم دانشنامه ادب فارسی). به سرپرستی حسن انوشه، انتشارات وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۴. ۲- محیط زندگی و ...، ص ۲۱.

و جایگاهی خاص دارد:

خانهٔ خود باز رود هر کسی اطلس کی باشد همتای برد
و شعر خود را مانند حریر می‌داند و می‌گوید:
بسا دلا که بان حریر کرده به شعر

از آن پس که به کردار سنگ و سندان بود (۳۷)

همچنین از «جلیباب» (چادر و پیراهن گشاد)، «چادر»، «قبا»، «پیراهن»، «حجاب» (روبنده) و ... یاد می‌کند و معشوق را مخاطب قرار می‌دهد که:

به حجاب اندرون شود خورشید گر تو برداری از دولاله حجیب (۴۴)
ضمناً لباسهای کهنه را مردم کم‌درآمد روزگار او «پرگاله» یعنی وصله و پینه می‌کردند و می‌پوشیدند.

رودکی پیشهٔ خیاطی را مهم می‌داند و چاکران مدوح را به هنگام رزم به خیاط تشبیه می‌کند:

چاکرانت به گه رزم چو خیاطانند گرچه خیاط نیند ای ملک کشورگیر
به گز نیزه قد خصم تو می‌پمایند تا ببرند به شمشیر و بدوزند به تیر (۳۰)

خوراک

نام نانهایی که در شعر رودکی آمده عبارتند از: نان کشکین (نانی که از گندم و جو و باقلا به دست می‌آید)، نان سمن (نان روغنی)، نان جو، فرخسه (نان کوچکی که میانش را با مغز بادام و جز آن می‌انباشند و بر روی آن شیر و قند می‌ریختند و می‌خوردند؛ همان که عربها «قطایف» می‌نامند) و زغار (نانی که از گاورس و ارزن می‌پختند).

کشکین نمانت نکند آرزوی نان سمن خواهی گرد و کلان (۳۲)

غذاهایی هم که یاد می‌کنند: «آب» (آش)، «بره»، «کباب» و «آفروشه» است که به معنی حلواي خانگی یا حلوایی است که از آرد و عسل و روغن یا از زردهٔ تخم مرغ و شیر و شکر سازند.

هان صائم نسواله این سفله میزبان

زین بی‌نمک ابا بنه انگشت در دهان

لب تر مکن به آب که طلق است در قدح

دست از کباب دار که زهر است توامان (۳۲)

□ □ □

رفیقا، چند گویی کو نشاطت؟ بنگریزد کس از گرم آفروشه (۳۳)

همچنین از غذایی که با «سموه» (تره خودرو و وحشی) می‌پخته‌اند سخن به میان می‌آورد و این که غذایی است مناسب برای چاشت:

تا سمو سر بر آورید از دشت گشت زنگارگون همه لب کشت

هر یکی گاردی ز خوان برداشت تا پزند از سمو طعامک چاشت (۸۴)

در بیتی هم غذای دارا و نادار زمان خود را جهت عبرت ذکر می‌کند و باهم

می‌ستجد:

باکسا که بره است و فرخه بر خوانش باکسا که جوین نان همی نیابد سیر

مسکن

مؤلف کتاب تاجیکان در مورد بناها و مصالح آن در عهد سامانیان می‌نویسد:

«بسیار کوشکها و قصرها، سراپها و دکانها، مسجدها و مدرسه‌ها و مقبره‌ها اعمار شده بودند. مواد ساختمانی عمدتاً گل، پاخسه^۱ و خشت خام بود. چوب خیلی فراوان مورد استفاده قرار می‌گرفت. ستون و بالارهای چوبی خاص معماری قرنهای نهم و دهم میلادی است.»

«بنا بر اعتراف عموم، مقبره سامانیان (در بخارا) اثر بی نظیر و بی همتای هنر معماری قرون وسطای آسیای وسطی می‌باشد.»

«سامانیان قصرهای باشکوه، مدرسه‌های مجلل و مسجدهای محتشم بنا می‌کردند و کلّ خرجات این عمارتها بر دوش مردم عادی بود.»^۲

بر اساس اشعار رودکی، مردم این زمان خانه‌های ساکن و متحرک داشتند و خانه‌های متحرک خانه‌هایی بود که قابل جابه‌جا شدن و حمل و نقل است. رودکی

۱- پاخسه گل چینه است که آن را لگد می‌کنند و ورز می‌دهند و با روی هم گذاشتن آنها دیوار را

۲- تاجیکان، صص ۵۵۴-۵۷۰.

معتقد است که در خزان، «خرگاه» که به خیمه بزرگ اطلاق می‌شد، «بدل باغ و بوستان» قرار می‌گرفت. نوعی خانه یا بالاخانه تابستانی داشتند که به آن «فروار» می‌گفتند. شاعر پیشنهاد می‌کند که به هنگام سرما «خزپوش و به کاشانه رواز صقه و فروار» (۳۰) نوع دیگر خانه تابستانی آنها «بجکم» نام داشت که دیوار آن مشبک بود:

از تو خالی نگارخانه جم فرش دیبا فکسته بر بجکم (۶۱)

آنها «بزم‌خانه» هم داشتند که در آن مراسم بزم و سور را برپا می‌کردند. قسمت پیشین ساختمان خود را «پیشگاه» می‌نامیدند. خانه‌ها را با چوب می‌پوشاندند. در شعر رودکی «بالار» تیر بزرگ سقف است و «پادیر» چوبی است که زیر دیوار شکسته یا در حال تخریب می‌نهداند:

به چشمت اندر بالار ننگری تو به روز

به شب به چشم کان اندرون ببینی گاه (۲۶)

نه پادیر باید تو را نه ستون

نه دیوار خشت و نه آهن درا (۲۷)

دیوارها با خشت خام یا گل ورز داده شده (چینه) و به اصطلاح تاجیکان «پاخسه» ساخته می‌شد. شاعر از در آهنین هم یاد کرده است. به نوشته اصطخری شهر بخارا هفت دروازه داشت که همه از آهن بودند.^۱ باز در شعر او «درواز» و «دریواز» به در بزرگ قلعه و شهر و چارچوب در اطلاق می‌شده. «لاد» (دیوار)، «بنلاد» (پی و پایه ساختمان)، «پالکانه» (دریچه - پنجره)، «آستانه»، «گنبد»، «صقه» و «دند» (چوب دنداندار) هم از اصطلاحات مربوط به خانه‌های عصر سامانی است که در شعر رودکی آمده است:

درواز و دریواز فرو گشت برآمد

بیم است که یک بار فرود آید دیوار (۳۰)

گنبدی نهمار بر برد؛ بلند نش ستون بر زیر و نزر سرش دند (۵۴)

بهشت آیین سرایی را بپرداخت ز هرگونه درو تمثالها ساخت

۵۵۵

ز عود و چندن او را آستانه درش سیمین و زرین پالکانه (۶۲)

۵۵۵

لاد را بر بنای محکم نه که نگهدار لاد، بتلاد است (۶۶)

کارها و ابزارها

پیشه‌وران ماوراءالتهر، فرآورده‌های صنعتی مختلف را تولید می‌کردند و به تصریح اصطخری به فرآورده‌های دیگر کشورها نیاز نداشتند. اسامی بسیاری از پیشه‌ها در شعر رودکی آمده است؛ از جمله: پیرایشگر، ختباط، نقاط (نفت‌انداز و کسی که ظرف آتشین پر از نفت را به سوی لشکر دشمن پرتاب می‌کرد)، طَبال، رقیب (نگهبان)، نقیب (چاووش)، طیب، گازر (رخت‌شوی)، کفشگر، واتگر (پوستین دوز یا دباغ) و غیره:

چرخ بزرگوار یکی لشکری بکرد

لشکرش ابر نیره و باد صبا نقیب

نقاط برق روشن و تندرش طبل زن

دیدم هزار خیل و ندیدم چنین مهیب

خورشید را ز ابر دمد روی گاه‌گاہ

چونان حصاربی که گذر دارد از رقیب

یک چند روزگار جهان دردمند بود

به شد که یافت بوی سمن بادرا طیب (۳۶)

۵۵۵

جامه پر صورت دهر ای جوان چرک شد و شد به کف گازران (۶۳)

۵۵۵

نه کفشگری که دوختستی نه گندم و جو فروختستی (۶۳)

رودکی در اشعار خود از ابزار مختلف زندگی مثل: عصا، انبان، جامه، فرش، شکرپاش، تخت، سوهان، رسن، چنبر، زیغال (قدح)، آذرفزا (آتش‌گیره)، استره (تیغ)

دلآکی)، تبنکو (سید)، عَلم، بیل، داسکاله، انگشته (چهارشاخ و پنجه برای خرمن باد دادن)، کایبله (هاون چوبی)، درونه (کمان پنبه‌زنی)، چرخشت و ... نام برده است. ابزار موسیقی از جمله: بریط، چنگ، تیر (طبل)، تبوراک (دف و دایره)، رود، کوس، طنبور و ابزار رزم از قبیل: مغفر، خفتان، جوشن، کمان، تیر، فلاخن و جز آن در شعر رودکی آمده است:

جسامه زربین و فرشهای نوآین

شهره ریاحین و تختهای فراوان

ببریط عیسی و لونه‌های فوادی

چنگ مرک نیرونای چابک جانان...

باز به روز نبرد و کین و حمیت

گوش بینی میان مغفر و خفتان...

ورچه بکوشی، به جهد خویش بگویی

ورچه کنی تیز فهم خویش به سوهان (۴۱-۳۹)

شکفت لاله، تو زیغال بشکفان که همی

به دور لاله به کف بر نهاده به زیغال (۲۰)

ساقی تو بده باده و مطرب تو بزن رود

تا می خورم امروز که وقت طرب ماست (۸۰)

علم ابرو تندر بود کوس او

کمان آدنیده شود زاله تیر (۶۹)

دارو و درمان

علم پزشکی در عهد سامانیان در کنار سایر علوم رونق و رواج قابل ملاحظه‌ای داشته و آثار مهمی در این باره نگاشته شده است. پزشکان این زمان بر اساس آموزه‌های

چهارگانه (اخلاط اربعه) که سودا و صفرا و بلغم و دم باشد، به مداوا می‌پرداختند. اگر اعتدال در این آمیزه‌ها بود فرد سالم و در غیر این صورت بیمار محسوب می‌شد. برخی از این اصطلاحات در شعر رودکی به کار رفته است. از داروهایی که رودکی یاد می‌کند یکی «گلشکر» است که ترکیبی از گل سرخ و شکر می‌باشد و دارویی برای تقویت قلب است: «چو گلشکر دهیم درد دل شود نسکین چو ترش روی شوی وارهبانی از صفرا داروی دیگری که یاد می‌کند «زامهران» است که خاصیت پادزهر را دارد و آن را با نوشداروها درمی‌آمیزند:

نزد آن شاه زمین کردش پیام دارویی فرمای زامهران به نام (۸۶)
 معتقد است: «شنوشه» (عطسه) برای بیمار مفید است:

مرا امروز تسویه سود دارد چنان چون دردمندان را شنوشه (۳۳)
 در بیت زیر می‌بینیم که باد طیب بوی گل سمن شده است:
 یک چند روزگار جهان دردمند بود

به شد که یافت بوی سمن باد را طیب (۳۶)
 در ضبط دیگری «به شد که یافت بوی سمن را دوا طیب» آمده که در این صورت بوی گل سمن، دوی دردیگیتی است.

افسانه‌ها و اساطیر

یکی از سنت‌های کهن ایرانی، قصه‌گویی و داستان‌سرایی است. آنانی که با آثار حماسی و داستانی ایران آشناوند معتقدند: ایرانیان در زمینه داستانهای باستانی و حماسی از بیشتر ملت‌ها غنی‌ترند و نیروی تخیل ملت ایران همواره تشنه کارهای شگفتی‌آور بوده است.^۱ در این دوره اساطیر ایرانی و تاریخ گذشته و برخی کتب داستانی نوشته و تدوین و ترجمه شد. ابوالمؤید و ابوعلی بلخی، ابومنصور معمری، مسعودی مروزی، دقیقی و سرانجام فردوسی طوسی به نوشتن و سرودن شاهنامه روی آوردند. نوح دوم پسر امیر منصور، دقیقی را تشویق کرد

تا داستانهای باستانی و تاریخ باستان را به نظم درآورد که او حدود هزار بیت سرود و دیگر امان نیافت آن را به پایان برساند. فردوسی، زاده و پروردهٔ عصر سامانی است و اندیشهٔ به نظم آوردن شاهنامه و سرودن بخش مهمی از آن در روزگار سامانیان انجام گرفته است. زمان و محیط عصر سامانیان برای حماسه و حماسه‌سرایی و نوشتن و سرودن و تنظیم شاهنامه، آمادگی کامل داشت. تاریخ نویسی در این روزگار گسترش یافت و به تشویق پادشاه سامانی، ابوعلی بلعمی، تاریخ طبری را به زبان پارسی ترجمه کرد. داستان کیله و دمنه و احتمالاً سندباد نامه و یوسف و زلیخا به وسیلهٔ رودکی به نظم درآمد. ابوالفضل بلعمی رودکی را واداشت کیله عربی را جامهٔ فارسی بپوشاند. حکیم فردوسی در شاهنامه به این موضوع اشاره می‌کند:

| | |
|---------------------------------------|-------------------------------|
| بدان گه که شد در جهان شاه، نصر | به تازی همی بود تاگاه نصر |
| که اندر سخن بود گنجور اوی | گران‌مایه «بوالفضل» دستور اوی |
| بگفتند و کوتاه شد داوری | بفرمود تا پارسی و دری |
| بر او بر خرد رهنمای آمدش | وزان پس بدو رسم و رای آمدش |
| که زو یادگاری بود در جهان | همی خواستی آشکار و نهان |
| همه نامه بر رودکی خواندند | گزارنده را پیش بنشانند |
| بفت این چنین در آکنده را ^۱ | بپیوست گویا، پراکنده را |

رودکی غیر از نظم این داستانها، در جای‌جای شعر خود از بزرگان و قهرمانان شاهنامه یاد می‌کند: از رستم، اسفندیار، درفش کاویان و قصر طاق‌دیس (قصر خسرو پرویز که از فریدون به او رسیده) سخن می‌گوید:

ورش بیینی سفندیار گه رزم
پیش سنانش جهان دویدی و لرزان...
رستم را نام اگرچه سخت بزرگ است
زنده بدویست نام رستم و دستان (۱-۴۰)

حاتم طمایی تویی اندر سخا رستم داستان تویی اندر نبرد (۲۷)

با درفش کاویان و طاقدین زر مُشت افشار و شاهانه کمر (۸۵)

جشنها و آیینها

ایرانیان باستان جشنها و آیینهای باشکوهی برپا می‌کردند. حداقل در ماه یکی - دو جشن داشتند. مهمترین این جشنها نوروز و مهرگان بود که نام و یاد هر دو در آثار رودکی دیده می‌شود. مهرگان در شانزدهم مهرماه یعنی «مهرروز» آغاز می‌شد و در روز بیست و یکم که «رامروز» نام داشت پایان می‌یافت. به روایت بندهشن در این روز «مشیا و مشیانه» (آدم و حوای آریائیان) پدیدار شدند و به روایت «طبری» این جشن به مناسبت کشته شدن ضحاک و نشستن فریدون به تخت شاهی است. رودکی خطاب به شاه می‌سراید:

ملکا جشن مهرگان آمد جشن شاهان و خروان آمد
خز به جای ملحم و خرگاه بسدل باغ و بوستان آمد
مورد به جای سوسن آمد باز می به جای ارغوان آمد (۲۵)

نوروز که مراسم آن خیلی مفصل برگزار می‌شده و می‌شود در نخستین روز از نخستین ماه سال آغاز می‌شد. فردوسی پدیداری این جشن را به «جمشید» نسبت می‌دهد و ابوریحان می‌نویسد: «از این جهت آن را روز نو نامیدند که پیشانی سال نو است».^۱ در ابیات به جا مانده از رودکی در دو جا از نوروز یاد شده است:

باد بر تو مبارک و خشنان جشن نوروز و گو سپند کشان (۶۲)

چون سپرم نه میان بزم به نوروز در مه بهمن بتاز و جان عدو سوز (۸۵)
عید «گو سپند کشان» که همان عید قربان باشد از اعیاد مهم مذهبی و مورد اعتقاد

مردم مسلمان عصر رودکی است.

باورها و مراسم

رودکی در بیتی از «ماه و ماهی» یاد می‌کند که مقصود بلندای آسمان و ژرفای زمین است، زیرا قدما معتقد بودند که زمین بر پشت گاو و گاو بر پشت ماهی نهاده شده است:^۱

سرش رسیده به ماه بر به بلندی وان معادی به زیر ماهی پنهان (۴۲)
او آسمان را «پدر» و زمین را «مادر» می‌داند و در رثای ابوالحسن مرادی، که روحش به آسمان رفته و کالبدش در دل خاک مدفون شده، می‌گوید:

جان گرامی به پدر باز داد کالبد تیره به مادر سپرد (۴۴)
او به سعد و نحس اعتقاد دارد. به هنگام پیری و ریختن دندانها می‌گوید: «چه نحس بود، همانا که نحس کیوان بود» و جای دیگر در مدح ممدوح:

ور سخن او رسد به گوش تو یک راه سعد شود مر تو را نحس کیوان (۴۰)
واژه‌های «نیرنج»، «جادو»، «تنبیل»، «افسون»، «مُروا» (فال نیک)، «دستان» و تکرار آنها اعتقاد به این گونه اندیشه‌ها را در رودکی تشدید می‌کند و نشان می‌دهد که مردم زمان او با این چنین اموری دمخور و دمساز بوده‌اند:

همه به تنبیل و بند است بازگشتن او
شُرنگ نوش آمیغ است و روی زرانود (۲۵)

ببرده نرگس تو آب جادوی بابل گشاده غنچه تو باب معجز موسی (۳۳)

مهر مفنک برین سرای سپنج کاین جهان پاک بازی نیرنج (۱۹)

خضاب بستن ریش و سبلت و موی رواج داشته. آنان که می‌خواستند جوان جلوه کنند موی خویش را سیاه می‌کرده‌اند. رودکی در اعتراض به کسی که او را به سیاه کردن

مو برای تازه کردن گناه متهّم کرده، می‌گوید:

من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه تا باز نوجوان شوم و نوکنم گناه
چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند من موی از مصیبت پیری کنم سیاه (۲۱)
و همان‌گونه که از بیت دوم برمی‌آید، در هنگام سوک، مردم جامه سیاه بر تن
می‌کرده‌اند. باز در بیتی دیگر از رنگ و نگار کردن دست عروس با حنا یاد می‌کند:
لاله میان کشت بخندد همی ز دور

چون پنجه عروس به حنا شده خضیب (۳۶)

«چوگان» از بازیهای مورد توجه مردم و رودکی است. رودکی در تشبیهات و صور
خیال خود از این واژه بهره می‌برد:

به زلف چوگان نازش همی‌کنی تو بدو
ندیدی آن‌گه او را که زلف چوگان بود (۳۷)

از کف ترکی سیاه چشم پری روی
قامت چون سرو و زلفکانش چوگان (۴۰)

معنا «سرایبی»

معنا (چیستان) از سرگرمیهای مردم هر دوره محسوب می‌شود. شعری معنا گفته
می‌شود که شاعر با ذکر صفات و مشخصات، چیزی را بخواند و آن را به عبارتی در شعر
بیاورد بدون این که به صراحت، نام آن را ذکر کند. از رودکی هم معنایی در باره قلم، در
دست است:

لنگ دوند: است گوش نی و سخن یاب گنگ فصیح است چشم نی و جهان بین
تیزی شمشیر دارد و روش مار کالبد عاشقان و گونه غمگین (۲۱)

مثل

«مش» حاصل تجربیات آدمی و تبلور واقعیات و عینیات تلخ و شیرین زندگی

است و عبارات و جملاتی است کوتاه و آهنگین و روان که حاوی مضامین حکیمانه است و بر زبان مردم جاری است.^۱ در روزگار رودکی، مردم در محاوراتشان مثل‌های گوناگونی به کار می‌بردند که برخی از آنها را رودکی در شعرهای خود گنجانده است. شادروان سعید نفیسی در این باره می‌نویسد: «امثال هم در هر زبان به منزلهٔ نمک در طعام است. شاعری که امثال زبان خویش را نیکوتر داند در دل‌های مردم دیار خویش بیشتر راه می‌یابد. رودکی را در دانستن امثال زبان فارسی مقامی است که کمتر شعرا بدان حد رسیده‌اند.»^۲ بعضی از سروده‌های او که حاوی مثل و تمثیل است در گفتار مردم امروز هم به کار می‌رود، مثل این قطعۀ مشهور:

زمانه پندی آزادوار داد مرا
 زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
 به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری
 بسا کاکه به روز تو آرزومند است
 زمانه گفت مرا: خشم خویش دار نگاه
 کرا زبان نه به بند است پای در بند است (۱۸)
 و این هم چند نمونهٔ دیگر از کاربرد مثل در شعر رودکی:
 بر کشتی عمر تکیه کم کن کاین نیل نشیمن نهنگ است (۱۹)

درست و راست کناد این مثل، خدای ورا اگر بیست یکی در هزار در بگشاد (۲۸)

هر که را راه‌بیر، زغن باشد گذر او به مرغزن باشد (۶۱)

تا درگه او یابی مگذر به در کس زیرا که حرام است تیمم به لب یم (۷۱)

ای خون دوستانت به گردن مکن بزه / تبار علمه و تالیه و تدا
 کس برنداشته است به دستی دوخربزه (۷۳)
 ...
 اندر بگلای سخت پدید آید / فضل و بزرگمردی و سالاری (۴۳)
 ...
 هر که نامخت از گذشت روزگار / نیز ناموزد ز هیچ آموزگار (۵۰)



(۸۱) تدا ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...

(۱۷) ...
 ...
 ...
 ...
 ...